



ضرورت خودشناسی از منظر قرآن و روایات/ بدون شناخت خویش به بیراهه می رویم

از منظر آموزه های دینی، انسانی که خود را نشناسد به طور طبیعی در تشخیص کمال به خطا رفته و مسیر ضلالت را بر می گزیند، چرا که انسان از راه شناخت خود می تواند خویش را از بند وسواس شیطان و نفس اماره آزاد کند.

از منظر آموزه های دینی، انسانی که خود را نشناسد به طور طبیعی در تشخیص کمال به خطا رفته و مسیر ضلالت را بر می گزیند، چرا که انسان از راه شناخت خود می تواند خویش را از بند وسواس شیطان و نفس اماره آزاد کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، از امور لازم و ضروری برای رسیدن به کمال نهایی و مقصد آفرینش، "معرفت نفس و خویشستن شناسی" است. انسانی که خود را نشناسد به طور طبیعی در تشخیص کمال انسانی به خطا رفته و مسیر ضلالت و جهالت را در زندگی بر می گزیند. از این رو آگاهی به خویشستن از اصلی ترین پایه های نیکبختی و سعادت انسانی است.

قرآن مجید می فرماید؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته اید گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زبانی نمی رساند. در این آیه شریفه قرآن به چند نکته مهم اشاره شده است؛ یکی اینکه اگر نفس خود را یافتید، بر راه هدایت هستید؛ دوم اینکه در این صورت، گمراهی گمراهان به شما ضرری نمی رساند.

سوم اینکه زندگی انسان، پیمودن مسافت و راهی است که در تمام عمر، آن مسیر را طی می کند، چرا که گمراهی و هدایت در جایی است که مسافت و طریق در کار باشد و در این راه کسی که نفس را بیابد به هدایتی بدون گمراهی دست یافته است و گم شدن دیگران در جاده های دیگر، آسیبی را توجه او نمی سازد. زیرا او دژ محکم وجود خود، هدف را پی می گیرد و جاده را شناخته و در اول مسیر به آخر آن آگاه است و به نتیجه و ثمر مقصود حتما خواهد رسید. این همان سیر انفسی است که قرآن کریم به آن اشاره فرموده است؛ به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم، تا برای آنان آشکار گردد که حق اوست. غرض از مسافت همان راه معرفت نفس است که در وجود انسان طی می شود و چنین مسیری برای رسیدن به حق نزدیک ترین راه است، مسیری که کم ترین خطا را به خود را می دهد. اما سیر آفاقی، راه دیگری برای رسیدن به اهداف و کمال انسانی است که راه و مسیر علمی در آفاق عالم و جهان هستی بوده و آیه بالا به هر دو مسیر اشاره دارد.

سیر انفسی در حقیقت حرکت انسان در مسافت وجود شخص خویش است که از ابتدا تا انتهای عمر ادامه می یابد. یعنی انسانی که در دنیای خاکی زندگی می کند نباید خود را اسیر طبیعت خاکی کرده، تمام عمر در گور طبیعت دست و پا بزند بلکه باید در مسافت خویش قدم بردارد و سرزمین های نفس و وجود خویش را بشناسد و ببیند.

امیرمومنان علی(ع) در کلمات قصار می فرماید "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا، مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا؛ هر که نفس خود را شناخت، به جهاد با آن برخاست و هر که آن را نشناخت، به حال خود رهايش ساخت". در همین زمینه حکمت های بیشماری از آن حضرت نقل شده که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم.

- هر کس خود را رها کند کارش به فساد می انجامد.
- در حیرتم از کسی که گم شده خود را جويا شود، ولی خود را گم کرده و از خویش جويا نشود و برای پیدا کردن خود نمی کوشد.
- آن که خود را نمی شناسد، به دیگران بسی جاهل تر است.
- آن که به خود آگاهی یافت به احوال دیگران آگاه تر است. البته این شعور از بزرگ ترین دستاوردهای زندگی است.
- آن کس که خود را شناخت، از جلالت شان شگفت انگیزی برخوردار است.
- عارف کسی است که خود را بشناسد و آن را از بندهای وسواس شیطان و نفس اماره آزاد کند و از آن چه او را از خدا دور کند و موجب هلاکت اوست پاکیزه سازد.

پس کسی که معرفت نفس پیدا نکند در تنزیه جدی نفس موفق نیست، زیرا زمانی شناسایی مانع ها میسوراست که همراه کرامت و فضیلت های نفسانی انسان شناخته شود تا بتواند بد را از خوب تمییز دهد. البته این خود مترتب بر آن است که به نظام روحانی و نفسانی خود و آینده سعادت مند و به دیگر بیان جایگاه نفس و موجبات کمال و اسباب سقوط آن آگاه باشد. اما اگر انسان نفس

خویش را شناسد، به کرامت ها و منفعت های او نیز آشنا نیست و به طور طبیعی خود را اندک اندک برده شیطان و بنده شهوات می کند و این لذات شیطانی را به جای لذات عقلانی و روحانی جایگزین می سازد و در عمل بر پرستش غیر خدا روی می آورد.

"برترین آگاهی خود شناسی است هر کس خود را شناخت، آگاه و آن که به خود جهل داشت به گمراهی رفته است. کسی که به خودش جاهل است چگونه می تواند خدا را بشناسد". این روایت بیان ملازمه ای است که در روایت دیگری که عظیم تر از تمامی آنچه گفته شد آمده؛ "من عرف نفسه فقد عرف ربه" آن که به خود احاطه علمی پیدا کند، به معرفت حضرت رب دست یافته است.

در نتیجه می توان گفت که خود شناسی ضرورت است و انسان باید بداند کیست، زیرا اگر چنین معرفتی پیدا نکند ما بالذات و ما با لعارض را با یکدیگر اشتباه می کند و آن چه را ما بالعرض است، ما بالذات می پندارد؛ یعنی آن که ذاتا خود اوست فراموش می شود و آن چه همسایه اوست "خود" پنداشته می شود بدین ترتیب، رفتار و روش خود را بر اساس همین اعتقاد نادرست پایه ریزی کرده، سرنوشت شومی را برای خویش رقم زند.